

طرح مطالعاتی «امام انسان»

خلاصه مقاله «سفر شهادت» از کتاب سفر شهادت

گمراهی زمانهٔ ابا عبدالله الحسین (ع) را فرا گرفته بود. وقتی که ما سالروز واقعهٔ کربلا را فرصتی مغتنم می‌شمیریم و گردهم می‌آییم و آن حادثه را در گوش و قلب و وجود خود تکرار می‌کنیم با آن قهرمانی‌های جاویدان پیوند می‌یابیم. قهرمانی‌هایی که ریشهٔ ستم و ستمگران را برکند و نقاب و پرده از چهرهٔ عصیانگران و منافقان برافکند. نقشه‌ای برای زشت جلوه دادن اسلام و از بین بردن آن، در حال شکل گرفتن بود و این نقشه از زبان یزید بن معاویه برملا گشت.

او از درون، اسلام را به مبارزه می‌خواند و آنچه را با فداکاری‌ها و مجاهدت‌ها و مصیبت‌ها به دست آمده است، ابزاری برای فرمانروایی می‌داند، نه پیامی برای آزادی انسان‌ها.

و مردم خاموش و آرام و هراسان و طمع‌کارند، نه قدرتی در دست دارند و نه فضل و کرمی، آزادگان آواره‌اند و مردم در این فضا خاموش.

یزید امیر مؤمنان و خلیفهٔ مسلمین می‌شود و از امام حسین بیعت می‌خواهد. امام حسین در برابر این پیشنهاد چه کند؟ آیا بیعت کند، و به اعمال یزید مشروعیت ببخشد؟

پس مسئولیت حسین چه می‌شود؟ پیامبر، فرزندان خود را خلیفه و بالاتر از آن، آنان را پاسداران اسلام معرفی کرد.

هر کدام از آنان پاسدار قرآن و دین و شریعت بودند و به همین سبب پیامبر امانت بزرگی را بر دوش آنان نهاد که نمی‌توانستند از آن شانه خالی کنند.

امام حسین (ع)، فرزند رسول خدا (ص)، یاور بزرگوار و ریحانهٔ دنیای او، امکان ندارد که به امانت رسول خدا خیانت ورزد و در برابر ستم و کژروی و ادعاهای یزید سکوت کند یا با آن همگام شود.

امام حسین (ع) چاره‌ای ندارد؛ نه می‌تواند سکوت کند و نه همراهی. یزید می‌خواهد طرحش را عملی کند، می‌خواهد احکام اسلام را یکی پس از دیگری از میان بردارد.

حسین (ع) کوشید تا تمامی نیروها و امکاناتش را بسیج کند؛ همهٔ هستی و زبان و فکر و اهل بیتش از زن و مرد و آنچه را در اختیار داشت، در کفهٔ ترازو نهاد و با آنان نیروی بسیاری فراهم کرد تا بنی‌امیه و قصرها و امیران و فرمانروایان و دستگاه‌های تبلیغاتی و سخنوران آنان و هر آنچه را در اختیار داشتند، از هم بپاشاند و از بین ببرد.

در جنگ بر اساس محاسبات مادی، برابری وجود ندارد: حسین(ع) با هفتاد نفر، دشمنانش سی هزار نفر و پشت آن ده ها هزار سپاهی و نظامی دیگر.

در آن زمان دستگاه های تبلیغاتی که مردم را در جهان اسلام فریب می دادند، حسین(ع) را خارجی شمردند.

هنگامی که در مدینه بیعت به حسین(ع) پیشنهاد شد، آن را رد کرد. سپس فهمید به او اجازه نخواهند داد تا بیعت نکند و او را خواهند کشت. او نمی خواهد مکارانه به قتل برسد. از مدینه قیام کرد و شعار روشن خود را سر داد که او اصلاح می خواهد. به مکه رفت و در آنجا با مردم دیدار کرد و مسئله را شرح داد و حقیقت را برایشان روشن ساخت.

او می دانست که موج گمراهی و باطل و شبهات جهان اسلام را آکنده کرده است و به همین دلیل حسین به هر چیزی متهم خواهد شد.

بنابراین، می خواست با روشنگری خود، حقایق را آشکار کند و پرتوهای روشن کننده ای بر آن سفر بیفکند تا سفرش سرمشقی شود که بتوان در تمام مراحل تاریخ به آن اقتدا کرد.

مرحله به مرحله حرکت کرد و در هر منزلی شعار خود را اعلام داشت و از حقیقت پرده برداشت و ابعاد حرکت خود را بیان کرد، تا هر چه بیشتر افکار عمومی را بسیج کند، و حقیقت را به آنان بفهماند.

قصد دارد آنان را برانگیزاند و پیامدهای امر را برایشان روشن سازد، می خواهد به سکوت پیشگان و مدارا کنندگان بگوید شما تا کی نشسته اید و سکوت می کنید؟ این چهره یزید است.

سرانجام، حسین وارد کربلا شد و در خطبه معروفش: «أَلَا تَرَوْنَ الْحَقَّ لَا يَعْمَلُ بِهِ وَ الْبَاطِلَ لَا يَتَنَاهَى عَنْهُ، لِيرَغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ» آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل پرهیز نمی شود؟ جا دارد مؤمن دیدار خدا را آرزو کند.

حسین کوشید تا حقیقت را برای اصحابش بیان کند. این کلام از هدف و راه و درد حسین پرده برمی گیرد. او از نرسیدن حق به صاحبانش و طغیان و سرکشی باطل در همه جا دردمند است.

اگر حسین نبود، یزید شناخته نمی شد، چراکه با بسیاری از راه ها و روش ها چهره خود را می پوشاند و می توانست در پس این نقاب ها اسلام را با حکمی پس از حکم و امری پس از امر و موضعی پس از موضع نابود کند.

یک تن نزد حسین تنها یک نفر نبود، بلکه یک تن سلاحش بود. یک طفل در پیش او فقط یک طفل نبود، وسیله ای برای سوزاندن نقاب ها و روشن کردن حقایق بود.

لشکر دشمنان به چشم خود دیدند که شبِ حسین، نماز و نیایش و دعا و تسبیح است و شبِ دشمنان، شراب و فسق و فجور و توطئه. دریافتند که جنگِ حسین جنگِ شریف و مقدسی است، که در گرو شخص نیست.

حتی روز عاشورا، هنگامی که حسین محاصره شد و روشن گشت گریزی از مرگ نیست، باز هم جنگ را آغاز نکرد و به جنگ هم فرمان نداد.

این حادثه به آن شکلی که حسین آن را در پیش گرفت، حقیقت را آشکار کرد و واقعیت را نشان داد و حقیقت را برابر امت نهاد. امت دریافت که سکوت جایز نیست و مدارا ذلت و پستی است و کسی که در برابر حق سکوت می‌ورزد و چیزی نمی‌گوید، شیطانی لال است.

از کشته‌شدن حسین تا انقراض بنی‌امیه، شعار بلند تمام انقلابی‌ها و همهٔ معترضان و مخالفان «یا لثارات الحسین» بود. پس انتقام و آرزو و انگیزه و محرک تمام این حرکات، حسینی بود.

یزید می‌خواست اسلام را ریشه‌کن کند. اما پس از انقلاب حسین، یزید نیز عقب نشست، چراکه دید عزای حسینی در خانهٔ خودش بر پا داشته شده است.

پس از آن و در طول تاریخ، این انقلاب از صحرا و از میان شن‌ها به سراسر جهان اسلام منتقل شد.

حسین می‌گوید که یزید هرچه بزرگ باشد، و سپاهش هرچه عظیم باشد و هر اندازه که عوام‌فریبی‌اش گسترده و دامنه‌دار باشد و هر اندازه که افکارش جهنمی و گسترده باشد، فداکاری را در میدان بیاور، تا همچون دسته‌های ملخ پراکنده شوند و از تو فرار کنند.

حسین نه تنها در آن صحرا بلکه در طول تاریخ در برابر ستمگران ایستاد. در آن صحرا در برابر سی هزار نفر بود، اما در تاریخ، در مقابل صدها گروه قرار داشت و ظالمان و اهل باطل را چون دسته‌های ملخ پراکنده ساخت.

ما امروز در اینجا قصد نابود کردن و خراب کردن نداریم و خواهان فساد نیز نیستیم، قصد ما اصلاح امتان است، آن هم در حد توانمان: «أَلَا تَرَوْنَ الْحَقَّ لَا يَعْمَلُ بِهِ وَ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ» و بهای آن: «لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ».

بهای آن این است: حضوری مصمم و درخواستی حق‌جویانه. اهداف چیست؟ بازگرداندن حقِ شهروندان، پاسداری وطن از راه عدل و عدالت، که «حکومت با کفر باقی می‌ماند و با ظلم نه».

وقتی می‌گوییم شیعه، نه از این جهت که شیعه هستند، همهٔ انسان‌ها محترم‌اند. تمامی هم‌میهنان محترم‌اند. ما خواستار حق شیعیان و غیرشیعیان هستیم. خواستار حق هر محرومی و خواستار آبادی همهٔ منطقه‌هاییم.

عقلانه نیست که یک متر زمین در بیروت قیمتش ده هزار لیره باشد و دهها هزار متر زمین در مکانهای دیگر یک لیره باشد.

دفاع از حقوق انسانها، از جمله اهداف اساسی ابا عبدالله الحسین است. ما خواستار حق تمامی شهروندان هستیم. وطنمان را بر این اساس بنا می‌کنیم، بر اساس برابری و شایستگی و عدالت.

گفته می‌شود لبنان به واسطه دیپلماسی و دوستی‌هایش، سرزمین خود را حفظ می‌کند. اما آیا نباید از هم‌میهن دفاع کرد؟ هم‌میهن را رها می‌کنید تا دلیل شود؟ تا بمیرد؟ تا رزق و روزی او بریده شود؟ تا دلیل و پشیمان و سرشکسته به سوی بیروت و صیدا سرازیر شود. کدام منطقه، در کدام کشور این‌گونه بی‌دفاع مانده است؟ ما کرامت همه محرومان را و حق همه محرومان را خواستاریم. آبادانی هر منطقه عقب‌مانده، حق هر هم‌وطنی از هر گروه و حزب که باشد؛ کارگر، کشاورز، فرهنگی، دانشجو، معلم، بزرگ، کوچک.

هرکسی که محروم باشد، بر ماست که در کنار او باشیم. ما خواستار عدالتیم. امام حسین می‌فرماید: «أَلَا تَرَوْنَ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ.»

ای حسینیان، این مسئله چیزی نیست که من از خودم درآورده باشم. نگویید تو روحانی هستی و این مسائل ربطی به تو ندارد. امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب می‌فرماید: «همانند چهار پای در بند آفریده نشدم که همه تلاشش برای علف، و گرفتاریش رفت و آمدش است.» اگر چنانچه تمامی دغدغه خاطر انسان در زندگی، پر کردن شکمش و گرفتاری‌اش رفت و آمدش باشد، علی این را چهارپا می‌خواند.

نه، به خدا من هم که فرزند علی هستم، آفریده نشدم تا مثل چهارپایانی باشم که تلاشش برای علف و گرفتاری او رفت و آمدش باشد. آیا رسول خدا نفرمود: «به خداوند و روز جزا ایمان نیاورده است، کسی که شب را با شکم سیر صبح کند، در حالی که همسایه‌اش گرسنه است.» بنابراین، می‌گوییم: به خداوند و روز جزا ایمان نیاورده است کسی که در بیروت با خیالی آسوده و خشنود بخوابد و همسایه‌اش در جنوب در ترس بسر برد. به خدا و روز جزا ایمان نیاورده است کسی که سرمست بخوابد و همسایه‌اش غرق غم و اندوه باشد. کسی که زیر سقف بخوابد و همسایه‌اش سرپناه نداشته باشد. کسی که با تندرستی بخوابد و همسایه‌اش مریض باشد، کسی که مدرسه دارد و همسایه‌اش مدرسه ندارد. تمامی این‌ها از لوازم ایمان است.

حسین معتقد است که انسان در برابر ظلم نمی‌تواند صبر پیشه کند.

عدالت و کرامت سهم همگان است. عدالت از همه چیز برای شما بهتر است.

گریستن و بر پا کردن مجالس کافی نیست. حسین به این‌ها نیازی ندارد. حسین شهید راه اصلاح است: «إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي.» (من برای اصلاح امت جدم خروج کردم.) پس اگر در جهت اصلاح امت

جدش کوشیدیم، او را یاری رسانده‌ایم و اگر سکوت کردیم یا مانع اصلاح شدیم او را وانهاده‌ایم و یزید را کمک کرده‌ایم.